



تهران | ۱۳۹۲

اتیسین دولاب وئیسے

گفتار در بندگی خود خواسته

مترجم: لاله قدکپور

ترشح: لایونسی، اتین دو، ۱۵۳۰ - ۱۵۶۳ م.

La Boetie, Estienne de

عنوان و نام پدیدآور | کتاب درسی - در خواسته / اتین دو لایونسی: ترجمه لاله قدکیور .

مشخصات نشر | تهران: نشر گمان، ۱۳۹۲.

مجموعه | فلسفه غربی | ۹۲ ص.

شابک | 978-600-91606-9-9

وضعیت فهرست نویسی | فیا

یادداشت | عنوان اصلی : De la servitude volontaire.

یادداشت | کتاب حاضر قبلاً با عنوان سیاست است: در سال ۱۵۷۴ برای بردگی اختیاری

توسط نشر نی در سال ۱۳۷۸ منتشر شده است.

موضوع | علوم سیاسی -- متون قدیمی تا ۱۸۰۰

موضوع | آزادی

شناسه افزوده | قدکیور، لاله، ۱۳۵۰ -

رده بندی کنگره | JC۱۲۹/۲۹۱۳۹۲

رده بندی دیویی | ۳۲۳/۲۲

شماره کتابشناسی ملی | ۲۷۱۳۷۸

این کتاب ترجمه‌ای است | Discours de la servitude volontaire

Étienne de La Boétie

Texte établi et annoté par | Andre et Luc Tournon | Paris, Vrin, 2002



| گفتار در بندگی خود خواسته |
| مجموعه "تجربه و هنر زندگی" |
| سبک و سیم ویراستار مجموعه | خشایار دیهیمی |

نویسنده	اتین دولابوئسی
ترجمه	لاله قزقپور
ویراستار	شایان دیهیمی
نمونه خط	نسخ فیض الهی
بلزخوانی نهایی	سونا انزایی نژاد
بازبینی نهایی متن	مانا حبیب

طرح روی جلد	بهرام ویران
مدیر هنری و طراح جلد	خودنژاد
نظارت فنی و چاپ	حمیدرضا صوفی
حروفنگاری و صفحه آرایی	فرحنا صوفی
الیتوگرافی	امین گرافیک
چاپ جلد و متن	صنوبر
صحافی	سپیدار

| شابک | 978-600-91606-9-3 |

| چاپ اول | ۱۳۹۳ |

| شمارگان | ۱۷۰۰ جلد |

| قیمت | ۵۰۰۰ تومان |

| www.Gomanpub.com |

| Info@Gomanpub.com |

فهرست

۹	سخن سرپرست و سرعه
۱۵	پیشگفتار بر برگردان فارسی
۲۳	گاهشمار زندگی نویسنده
۲۷	گفتار در بندگی خودخواسته

سخن سرپرست مجموعه

«فلسفه» در کشورها و همه فرهنگ‌ها، از جمله کشور خودمان، واژه‌ای باستانی است. کتاب‌های فلسفه هم غالباً در قفسه‌ها در جایی قرار می‌گیرند. به تناسب با همین ابهتشان باشد. به اصطلاح خودمانی، آن بالای تاقچه، عوام مردم هم به دیده احترام به فلسفه می‌نگرند هم درعین حال آن‌ها می‌رسند کمتر کتابخوان عادی به سراغ کتابی می‌رود که عنوان فلسفه را در بر داشته باشد. به نظر آنها فلسفه خواندن کار هر کسی نیست و بنابراین عطایش را به لقایش می‌بخشند. و البته با وضع کنونی این تصور بسیار دور از حقیقت هم نیست.

اما بگذارید کمی بیشتر مسئله را بشکافیم و توضیحات بدهیم. اکثر آسؤالی که مطرح می‌شود این است که «فلسفه چیست؟» و پاسخ معمولاً دو بخش دارد: از نظر لغوی فلسفه «دوستداری» است و از نظر «عشق به حقیقت» است، و از نظر رشته‌ای، دانشی نظری و انتزاعی. اما اولاً این پاسخ تا چه حد مقرون به حقیقت است. ثانیاً آیا این پرسش که «فلسفه به چه کار می‌آید؟» پرسشی بهتر نیست؟ اگر این قول مقبول تقریباً همگان را بپذیریم که خاستگاه فلسفه

یونان باستان و نخستین فیلسوف به معنای متعارف امروزی‌اش سقراط بوده است بحث شاید به مسیر دیگر و بهتری هدایت شود. می‌دانیم که سقراط در کوچه و خیابان و میدان می‌گشته است و سؤال‌هایی فلسفی را با رهگذران در میان می‌گذاشته است و البته شیوه خاص خودش را هم در این کار داشته است که به اصطلاح امروزی «مباحثه» نامیده می‌شود. اما سؤال‌های «فلسفی» سقراط از چه کسی بودند؟ سقراط عمدتاً سؤال‌هایی را مطرح می‌کرد که با زندگی روزمره و مسائل افراد ارتباط داشت. و یونانیان طرف محاوره که از او سؤال می‌کردند، هم نبودند. از بحث درباره این سؤال‌ها پرهیز نمی‌کردند. امروز هم اگر نظیر همان سؤال‌ها از هر کس پرسیده شود هرگز نمی‌گویند این بحث‌ها فلسفی است پس من که فیلسوف نیستم درگیر آنها نمی‌شوم. اما سقراط در دوران سقراط فاصله گرفتیم و علی‌الخصوص پس از ارسطو و پلوتینوس مابعدالطبیعه‌اش، فیلسوفان به دو دسته کلی تقسیم شدند: فیلسوفان «راه زندگی» و فیلسوفان نظری سیستماتیک. آن دسته اول همان راه زندگی را در پیش گرفتند، یعنی طرح سؤال‌هایی که به هر کس و کجا به زندگی راه پیدا می‌کند و پاسخ به این سؤال‌ها «راه زندگی»، هر کس را تعیین می‌کند. اما عده بیشتری در دسته دوم قرار گرفتند و به بحث‌های علمی و اجتماعی پیچیده پرداختند و اوج آن پدید آمدن فلسفه تحلیلی و دسته اول اکثراً به تجربه‌های زندگی و بخصوص زندگی خودشان رسیدند. می‌کردند و سعی می‌کردند از این طریق بلکه به بهترین راه و زیستن (چه حیات فردی چه حیات اجتماعی) دست یابند. نوشته‌های اینان بسیار شبیه نوشته‌های ادیبان و شاعران بود. برای

همین آن دسته دوم که قدرت و وسعت بیشتری پیدا کرده بودند اینان را نه فیلسوف، بلکه همان شاعر و ادیب می خواندند یا حتی بعضاً شارلاتان‌هایی که دل از نوجوانان می ربایند. اما فیلسوفان هنر زندگی هم متقابلاً فیلسوفان نظری سیستماتیک را که فلسفه را امری غیرشخصی می دانستند و به بحث در کلیات اکتفا می کردند افرادی گمراه خود فریفته قلمداد می کردند که فلسفه را از وظیفه اصلی اش، که هر چه بهتر کردن زندگی است، دور می کنند و بدل به دانشی کاذب که بی هیچ فوایدی برای افراد نظیر مونتینی، پاسکال، شوپنهاور، کیچنگور و ... و ... انگیزستانسیالیست‌ها را می توان در دسته اول قرار داد و حتی شاید بتوان ویتگنشتاین را هم به آنها افزود. دسته دوم از فیلسوفان مدرن اسکولاستیک آغاز می شوند و به فیلسوفان زبان ختم می شود. البته فیلسوفانی بینابینی هم در این میان وجود دارند، مثل روسا، پوپر، راسل، و بسیاری دیگر. این بحث البته دامنه بسیار گسترده ای دارد اما هدف من از طرح اجمالی آن توضیح دادن دلیل برای ضرورت فراهم آمدن چنین مجموعه گسترده بود.

از نظر من فلسفه فقط رشته‌ای دانشگاهی نیست به دید دانشگاه خوانده شود و مختص عده خاصی باشد که در این رشته تحصیل می‌کنند. فلسفه به همه تعلق دارد و همه ما از کودکی سؤالی طرح می‌کنیم که جنبه فلسفی آشکاری دارند. شاید کمتر کسی باشد که این سؤال‌های فشرده در این بیت گاه‌به‌گاه به ذهنش خطور نکرده باشد: ا کیجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود / به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم. در واقع همه این سؤال‌ها فلسفی هستند: از کجا آمده‌ایم، که هستیم، چه

باید بکنیم. معنای زندگی مان چیست، و عاقبت کارمان چه، تولد، مرگ، خوشبختی، نیکی، بدی، معیارهای زندگی، و همهٔ خصائل انسانی در دل این سؤال‌های فشرده نهفته‌اند. پس درست است که ما همه فیلسوف حرفه‌ای نیستیم، اما همه‌مان به مسائل فلسفی، در عیان و نهان، فکر می‌کنیم و این فکر کردنمان بر شیوهٔ زندگی و اعمالمان تأثیر می‌گذارد. پس فلسفه در این معنا یک دانش انتزاعی به درد نماند. مختص عدهٔ خیلی نیست. کتاب‌های «فیلسوفان هنر زندگی» را بسخنه می‌گویند و ما از طریق سخن گفتن با آنها به شیوه‌ها و راه‌ها در زندگی سر می‌گردانیم، چه برای اعتلای خودمان، چه برای زیستنی بودن جهان، و کاستن از دردها و افزودن بر شادی‌ها پی می‌بریم.

متأسفانه در کشور ما هم نظر اغلب نویسندگان و مترجمان فلسفه معطوف به کتاب‌های تئوریک و سیستماتیک است. کتاب‌هایی که خوانندگان احساس می‌کنند که نویسندگان اصلاً تلاشی نمی‌کند تا زندگی را با همهٔ آشوب‌هایش، پوچی‌هایش، زاری‌هایش، خوشی‌هایش، سرخوردگی‌هایش، اضطراب‌هایش و خدشه‌هایش دریابند و درک کنند، درگیرشان شود، و ما را نیز همراه با خودش درگیرشان کنند. برعکس، این احساس به خواننده دست می‌دهد که با عقاید انتزاعی روبروست که تقریباً هیچ ربطی به واقعیت ندارند. اما واقعیت این است که ما در زندگی مان با همهٔ این پدیده‌ها سروکار داریم و نیاز داریم به هرچه بیشتر از وضع زندگی مان و خصوصاً احساساتمان سر در بیاوریم. دست به داوری‌های ارزشی بزنیم، و مبنایی برای این داوری‌های ارزشی پیدا کنیم. فراتر از همه، ما سخت نیازمند درک معنای زندگی

و آشنایی با «هنر زندگی» هستیم. اما مجموعه کتاب‌های فلسفی که در ایران منتشر می‌شوند کمتر به این مسائل می‌پردازند و در نتیجه ما به لبه پرتگاهی دوسویه کشانده می‌شویم که یک سویش یا وانهادن فلسفه و یا صرفاً تبدیل این کتاب‌ها به کتاب‌های بالای تاقچه‌ای برای قمیز در کردن است، و سوی دیگرش، روی آوردن به کتاب‌های به اصطلاح از به قلم افرادی است که پاسخ‌هایی دم‌دستی به این مسائل می‌دهند و راه‌حل‌های یکسان آسان برای همه مشکلات همگام پیش می‌آورند که همه با آنها آشنا هستیم: ۴۰ راه برای خوشبختی، ۲۰ راه برای غلبه بر اضطراب، ۵۰ توصیه برای زندگی زناشویی، و... انگار همان‌ها همین هستند و می‌توان برای مشکلات افراد، که نام مشترک اکثری متفاوت دارند، راه‌حل یکسانی عرضه کرد که کارگر هم بیفتد. این کتاب اگر به نظر من خطرناک هم هستند، زیرا افراد را از اندیشیدن به مسائل و مشکلاتشان معاف می‌کنند و نسخه‌ای می‌پیچند که همه به یکسان از آن استفاده کنند. این موقعیتی خطرناک است که جامعه ما را به این تهدید می‌کند. البته هرگز نمی‌توان با اغراق ادعا کرد که مثلاً سایر مجموعه‌ای می‌توان به چنین نیاز معطل‌مانده‌ای پاسخ داد، اما به هر حال شاید گامی کوچک در این راه باشد. انتشار کتاب‌هایی فلسفی که به خطای صدای عقل، بلکه با شور زندگی، با ما درباره مسائلمان سخن می‌گویند، آن هم نه با اعلام حکم قطعی در هر مورد، که قطعاً در توان هیچ‌کس نیست، بلکه با نور تاباندن بر زوایای تاریک و پیچیدگی‌های مسائل زندگی و دعوت از خود ما برای تفکر بیشتر و یافتن راه‌حل‌های

مخصوص به خودمان، یعنی فکر کردن به «هنر زندگی» با مدد گرفتن از «تجربه» دیگران.

عناوین این مجموعه پرشمارند و طبیعتاً بعضی حتی عناوین مشترک یا شبیه هم دارند، زیرا اینها مسائلی است که تقریباً همه فیلسوفان هنر زندگی دغدغه‌اش را دارند: معنای زندگی، خوشبختی، عدولتی، سرشت بشر، فضیلت، مبانی ارزش‌ها، شخصیت، همبستگی مسالمت‌آمیز، ترس، درد، بیماری، ملال، و....

این مجموعه تقریباً پایانی ندارد، اما فعلاً در هر ماه حداقل دو کتاب عرضه خواهد کرد و امیدواریم با یاری شما بتوانیم باب تازه‌ای را در نشر کتاب‌های فلسفی بگشاییم.

با اینکه کتاب‌های این مجموعه «فلسفی» هستند اما چون فلسفی به همان معنای خاصی هستند که توضیح دادم در عنوان مجموعه به جای لفظ «فلسفه» از «هنر زندگی» استفاده شده است، شاید که این بهتر منظور و مقصود این مجموعه را برساند. در ضمن مجموعه «تجربه و هنر زندگی» همچنانکه از عناوین جدید می‌آید به دو دسته کتاب تقسیم می‌شود. کتاب‌های نظری «هنر زندگی» و زندگینامه‌ها، زندگینامه‌های شخصی، یادداشت‌های پراکنده و خاطراتی که صرفاً «تجربه زندگی» هستند.

خست‌یاری به

۹/۲/۱۴

پیشگفتار بر برگردان فارسی

سال‌ها پیش دوستی فرانسوی کتابی را به من نشان داد و درباره آن گفت که در قرن گذشته می‌تادی به دست جوان بیست‌ساله‌ای نوشته شده است و یکی از اهلکتابی آن زمانه است. «تیین دو لا بوئی» چند شعر و یک رساله دیگر در آن نوشته است و در سی‌وسه‌سالگی درگذشته است. او را بیشتر به سبب دوستی‌اش با نویسنده نام‌آور، «میشل دو مونتنی» می‌شناسند. زبان‌زبان است به «مونتنی مقاله» در باب دوستی، را به یاد بوئی نوشته است و هر کتاب «مقاله‌ها» را هم بهر این نگاشته است که درجی برای گوهر یگانه «گزار در بندگی خودخواسته» شود.

من کتاب را تا چند ماه پیش نخوانده بودم. اما شده بود که من داستان را برای دوستان ایرانی‌ام بازگفته باشم. شاید چون قشنگ بود و می‌ارزید که با بازگو کردنش آشنایی‌ام با فرهنگ فرانسوی را به رزم بکشم. کسی هم پاسخی نمی‌داد و همه سر تکان می‌دادند. تا اینکه یک روز که باز داستان را برای دوستی می‌گفتم او بی‌درنگ پیشنهاد

کرد که بیا و این شاهکاری را که می‌گویی به فارسی برگردان. گفتم که تاکنون هیچ متنی را، اگر هم از شش جمله بلندتر نبوده باشد، نه از فرانسوی به فارسی و نه از هیچ زبان دیگری به هیچ زبان دیگری برنگردانده‌ام و این کار را مانند بسیار کارهای دیگر بلد نیستم. اما او متن کتاب را روی تارنما یافت و در دست من گذاشت. متن فرانسوی خنک و از زیبایی آن به شگفت آمدم. پس فکر کردم بعد نباشد تلاش بکنم و ببینم می‌توانم دست‌کم بخشی از آن زیبایی را به فارسی بیاورم. و این هم هست که گاهی آدم می‌خواهد دستی در کاری بیازماید این شد دست به کار شدم.

در گیر و دار این تلاش می‌کردم نسخه‌ای کاغذی از متن فرانسوی به دست آورم. می‌دانم که آقای علی معنوی کتاب را از برگردانی انگلیسی به فارسی برگردانده است و در سال ۱۳۷۸ نشر نی آن را به چاپ رسانده است. نسخه انگلیسی در سال ۱۹۴۲ میلادی به نشر رسیده است و در چاپ دیگر در سال ۱۹۷۵ میلادی دیباچه بلندی به آن افزوده شده است که در زبان فارسی هم آمده است. هر دو متن انگلیسی و فارسی به دست من حتماً پدید آمده‌اند و در ارزش بسیارشان شک نیست. من تنها کوشیدم به وسیله زبان متن نخستین را که در زمانی دور از ما نوشته شده است به این برگردان فارسی بهتر بازنمایم و امیدوارم داوری خوانندگان این کتاب که هیچ از پس این کار برنیامده‌ام و یا اینکه کار بیهوده‌ای کرده‌ام به گمان من آنچه متن نخستین را چشمگیر می‌کند این است که، از یک سوی، نثر آن ساختاری منطقی دارد که خواننده را گام‌به‌گام

راهنمایی می‌کند تا به اندیشه نویسنده پی ببرد، و از سوی دیگر، زبان آن آکنده از اشاره و کنایه و استعاره است و خواننده را برمی‌انگیزد که فراخور دانسته‌های خود آن اندیشه را بی‌پرواورد و از آن خود کند. نویسنده هر بار که پرسش تازه‌ای به میان می‌کشد یا در رشته کلام خود به پاسخی می‌رسد به روشنی یادآوری می‌کند که پیش از این چه گفته است و از این پس چه خواهد گفت. همچنین پیش و پس از هر مرحله از سفر می‌آید هدف خود را از این کار باز می‌گوید. اگر گاه به گاه پیچیدگی‌های فلسفی از ناسازگاری در کلام پدید آورده باشد، نویسنده بی‌درنگ کوشش می‌کند تا درست را از نادرست بازنمایاند. هیچ جای متن نیست که نویسنده حکم کرده باشد و پیش‌تر راه خواننده را برای رسیدن به درستی آن گشاده باشد و پیش‌فرض‌هایی را که به این کار بیایند خاطرنشان نکرده باشد. مثال، متن به دام دوباره‌گویی و بازنویسی نمی‌افتد چون هر بار آیه یا کنایه‌ای لحن تازه‌ای به آن می‌بخشد و یا استعاره‌ای بر غنای آن می‌افزاید. این گونه است که پیوسته خواننده را فرا می‌خواند که از چشم‌اندازی دیگر به ماجرا بنگرد و دیگر بار به کلام نویسنده بیندیشد و آن را به بهتر بسنجد. همین است که به گمان من خواننده خسته نمی‌شود و به آهنگ نویسنده پیش می‌رود و همواره می‌کوشد که از پیش هم بگذرد و در جمله یا بند آینده او از چه سخن خواهد گفت.

ویژگی دیگر این کتاب پرشماری مثال‌هایی تاریخی است که نویسنده چون گواهی بر گفته‌های خود می‌آورد. او جوانی است بیست‌ساله و تازه از مدرسه درآمد که به رسم روزگار خود چند سال

را به خواندن نوشته‌های نویسندگان یونان و روم باستان گذرانده است و چون آنها را سرچشمه دانش و فرهنگ می‌داند آموخته‌هایش را بی‌دریغ به کار می‌گیرد. اکنون روزگار دیگری است و من باید برای هر یک از مثال‌های تاریخی پانوستی می‌گذاشتم. اما این کار آسانی نبود. تاریخ‌نگاران و تاریخ‌نویسان روزگار ما به بازخواندن دست‌نوشته‌های هر یک از پانوستی‌ها نمی‌کنند و از داده‌ها و آموزه‌های دانش‌هایی چون باستان‌شناسی و مردم‌شناسی هم سود می‌برند، و گذشته از این، تنها در پرتو دانش کنونی ما از سازوکارهای جامعه انسانی است که به وصف و تفسیر رویدادهای زمان باستان می‌پردازند. با این حال، نخواستیم آنچه دانش روز به ما می‌آموزد در پانوست‌ها بیاوریم زیرا با این کار برخی از مثال‌های تاریخی ما از کارکردی که در پیشبرد کلام نویسنده دارند بی‌بهره می‌گردند. پانوست‌ها را چنان نوشته‌ام که گمان می‌برم خود نویسنده می‌توانست بنویسد و آنچه را که می‌بیندارم او با خواندن نوشته‌های پیشینیان خود می‌توانست بداند و آورده‌ام. تنها نکته‌ای که در پانوست‌ها به سویه‌ای از پانوستی آمده است سال‌نگاری رویدادهای باستانی است که آن را هم نمی‌توانیم اگر نویسنده می‌دید آزرده می‌شد.

سه نفر هستند که بدون یاری ایشان برگردان این کتاب به جز به پایان نمی‌رسد و آغاز هم نمی‌شد.

علی معظمی تنها پیشنهاد کار را به من نداد. در آغاز کار درست نمی‌دانستم چگونه واژه‌ها را کنار هم بچینم، جمله به جمله، سطر به سطر، و صفحه به صفحه در کنار من ماند تا متن پدید آمد و

بهراستی چنان دستم را گرفت و پابه پا برد که باید بگویم که زبان متن را هر دو با هم ساختیم. سپس که متن را چندین و چند بار بازخواندم کموبیش از نو نوشتم. هر بار که دلسرد شدم و پنداشتم که آنچه می‌خواهم در نمی‌آید دلگرمی‌ام داد تا کار را رها نکنم. در پایان کار هم که گم افتادم و نمی‌توانستم از جابه‌جا کردن واژه‌ها دست بکشم. پس اینکه بعد از یک بار بد نرمی گفت که دیگر باید جمله‌ها را آنچنان که نوشته‌ام بپذیرم. خواست که یک بار با هم متن را بخوانیم و هنگام خواندن آن خبری از آن خوب نشان داد که باور کردم که کار به آن رسیده است. هر چند که پس از آن هم بی‌آنکه به او بگویم چند واژه‌ها را جابه‌جا کرده‌ام.

استاد حسین معتمدی مدتی به سرپانی پذیرفت که متن را ویراستاری کند و پیشنهاد کرد که من و بنشینم و ببینم چه می‌کند. روز اول با ترس و لرز رفتم و گمان می‌کردم که یکی در میان زیر جمله‌ها را خط خواهد کشید تا آنها را از نو بنویسد. اما او تنها در هر صفحه چهار یا پنج جا را نشانه‌ای گذاشت. پس از آن نشانه‌گذاری گفت که کجای کار من نادرست بوده است و چگونه می‌توانم بهتر بنویسم. روز آخر گرچه برای من ماهی نگرفته بود و مادامیکه را خوب به من یاد داده بود. پس خودم متن را از نو سرفتم و یکی در میان جمله‌ها را با آنچه او گفته بود سنجیدم و بنا به سلیقه باز نوشتم و سپس با نیمه دیگر جمله‌ها هم که مانده بودند همین کار را کردم. دیگر اینکه ویرایش متن بهانه‌ای شد تا چند بار چند ساعتی با او به گفت‌وگو بنشینم و مانند همیشه از این کار لذت بردم. امیدوارم

که خسته‌اش نکرده باشم و دست‌کم آن روز که خواستم حرقم را به کرسی بنشانم و از «نگاشت‌های پیوسته و گسسته» سخن راندم به خنده‌اش انداخته باشم. هنوز هم بر سر حرف خودم مانده‌ام و هرگاه که بخواهد می‌توانم سخنرانی‌ام را درباره «ساختارهای ریاضی در زبان» پی بگیرم.

در این زمانی هم گرچه گرفتار بود ولی بی‌درنگ خواهش من را پذیرفت که متن را بخواند و رسم خط آن را بییراید. پس از اینکه با هم در «چگونگی کار گفت‌وگو کردیم، او تا جایی که برای هردویمان پذیرفتنی بود از «جدانویسی پیروی کرد. وقت ارزنده‌ای بر سر این کار گذاشت. در «ساختار» خود را به کار گرفت و باید بگویم که بدون همفکری او جرأت نمی‌کردم دست به این کار بزنم. هرچند که هیچ به این گمان نیفتاده‌ایم که کار به این حد رسیده‌ایم چون همان گونه که او می‌گوید «این بحث درازدامنی است». امیدوارم که چشم خوانندگان را به درد نیاورده باشیم.

یک بار هم بخش‌هایی از متن را «جمعی از دوستان خواندم. یکی از آنان نگاهی از گوشه چشم به من کرد پرسید که آیا به راستی خودم این کتاب را به فارسی برگردانده‌ام. شوخی و طعنه با من نداشت. آورد که سال‌هاست که دوستانم، از همبازیان تا «سازان» و «استادان تا شاگردانم، می‌گویند که گاه واژه‌ها را یکی به جای دیگری به کار می‌برم و گاه بخشی از عبارتی را در میانه عبارت دیگر می‌نشانم و خلاصه اینکه جمله‌هایم را چنان که باید و شاید نمی‌سازم. امیدوارم که این متن از همه آن جمله‌ها بهتر از آب در آمده باشد.

شاید در این سال‌ها زبان فارسی‌ام پس رفته باشد اما فراموش نکرده‌ام که روز نخست دو نفر آن را درست به من یاد داده بودند و نا‌شان مادر و پدر بود. هیچ‌گاه ندیده‌ام که این دو نفر بخواهند کسی را بندگی کنند. کاش این یکی را هم یاد گرفته باشم.

لاله قدکپور - دی‌ماه ۱۳۹۰

دو سال از برگردان این کتاب گذشته است. در این مدت چند نوبت نزد بابک آمدی و شرح حال گفتم و او با همدلی گوش سپرد و راه پیش نهاد. راه همی بود که از خشایار دیهیمی یاری بخواهم و او با همه کار و باری که بر سر داشت شانه خالی نکرد و سرنوشت این کتاب را هم به دست گرفت. متنش را من چنانکه بود پذیرفته شد و جز جدانویسی در رسم خط و خط نام‌های تاریخی چیز دیگری در آن بازبینی نشد و زحمت این کار را در سوزن‌نزداد برعهده گرفت. از آشنایی و همکاری با او خوشوقت شدیم و امیدوارم از هم فرصتی اینچنین پیش بیاید.

و دیگر اینکه امیدوارم این کتاب خوانده شود.

لاله قدکپور - دی‌ماه ۱۳۹۰

توضیح ناشر:

رسم الخط و آوانگاری نام‌های خاص در مجموعه «تجربه و هنر زندگی» سیاق ثابتی دارد که ناشر از مترجم این کتاب بابت پذیرفتن آن سپاسگزار است.